

فلسفهٔ سیاسی
آیزایا برلین

جان گری

ترجمهٔ
خشایار دیهیمی

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۳۹۹

فهرست

سپاسگزاری / ۷
مقدمه / ۹

- ۱ اندیشهٔ آزادی / ۱۵
- ۲ پلورالیسم / ۶۱
- ۳ تاریخ / ۱۱۳
- ۴ ناسیونالیسم / ۱۴۳
- ۵ رمانتیسم و ضدروشنفکری / ۱۷۳
- ۶ لیبرالیسم آگونیستی / ۱۹۹

نمایه / ۲۳۹

مقدمه

نگارش پژوهشی دربارهٔ اندیشهٔ آیزایا برلین کاری هول‌آور است، اما علتش این نیست که نوشته‌های او گنگ یا مبهم هستند، به عکس، نوشته‌های او روشنی و وضوح حیرت‌انگیزی دارند. و با آنکه نوشته‌های او طیف بسیار وسیعی از موضوعات و نویسندگان را دربر می‌گیرند، اما چندان پراکنده نیستند که وحدت مضمونی نداشته باشند، و در واقع قضیهٔ کاملاً به عکس است. ادعای اصلی کتاب حاضر این است که یک اندیشهٔ واحد با نیروی بنیان‌کن عظیم روحبخش همهٔ آثار برلین است. این اندیشه، که من آن را پلورالیسم ارزشی می‌نامم، می‌گوید ارزشهای غائی بشری عینی اما مختلف هستند و این اختلاف فروناکاستنی است. و نیز می‌گوید این ارزشها متضاد و در کشمکش و غالباً تلفیق‌ناپذیرند، و بعضاً، آنگاه که در تضاد قرار می‌گیرند، نامتوافق و قیاس‌ناپذیرند، یعنی با هیچ مقیاس عقلانی نمی‌توان آنها را با هم سنجید. روشن کردن و ارزیابی این اندیشه کاری است که بخش عمدهٔ این کتاب وقف آن خواهد شد. پیامدهای این اندیشه برای فلسفهٔ سیاسی این است که تصور جامعهٔ کاملی که در آن همهٔ آرمانها و خیرهای اصیل به دست آید نه تنها اوتوپایی، بلکه ذاتاً ناساز و متناقض است. زندگی سیاسی نیز، مانند زندگی اخلاقی، پراز انتخابهای اساسی میان خیر و شرهای رقیب است و

عقل در این موارد ما را بی‌یار و یاور می‌گذارد و هرچه بکنیم نتیجه‌ای جز خسران و بعضاً تراژدی نخواهد داشت. من آن نگرش سیاسی مُلهم از این اندیشه را در آثار برلین لیبرالیسم آگونیستی می‌نامم. این اصطلاح را با استفاده از واژه «آگون»^۱ یونانی برساخته‌ام که معنایش هم رقابت و مسابقه و مبارزه را دربر می‌گیرد و هم کشمکش شخصیتها را در نمایشنامه‌های تراژیک. برخلاف لیبرالیسمهای غالب و مسلط زمانه، که مدعایشان این است که آزادیها، حقوق، یا مدعاهای بنیادین عدالت با هم سازگار و هماهنگ هستند (یا در واقع باید باشند) و نوعی خوشبینی پانگلووسی^۲ دارند، لیبرالیسم برلین لیبرالیسمی رواقی و تراژیک است که کشمکش و تضاد را میان ارزشهای ذاتاً رقیب اجتناب‌ناپذیر، و خسران را جریان‌ناپذیر می‌داند. اندیشه سیاسی برلین چون در امیدهای (یا توهمات) لیبرالیسمهای زمانه ما و لیبرالیسمهای گذشته در مورد امکان سازگاری آزادیها و برابریهای بنیادین شریک نیست، و از فلسفه‌های ویگی^۳ تاریخ هم که این لیبرالیسمها با آنها هم‌نشین هستند و بدانها بستگی دارند، متابعت نمی‌کند، پس در واقع حیات مجدّدی به سنت فکری لیبرال می‌دهد. چنانکه در بحث خود نشان خواهم داد، حتی اگر تضادی حل‌نشده در اندیشه برلین باشد، باز هم چنین است – تضادی میان آینده پلورالیسم ارزشی و درک تاریخ‌باورانه از طبیعت انسانی از یک سو و ادعاهای عام و کلی همه انواع لیبرالیسم سنتی از سوی دیگر. من در تلاش برای حل این تضاد در اندیشه برلین، گامی را برمی‌دارم که هیچ مرجع روشنی برای آن در نوشته‌های برلین نمی‌توان یافت و احتمالاً رشته اندیشه‌ای بوده است که او میلی به دنبال کردن آن نداشته است. تضاد موجود در اندیشه برلین را می‌توان کشمکشی میان دین او به ویکو و

1. agon

۲. Panglossian؛ اشاره است به قهرمان رمان کالدید ولتر. م.

۳. Whiggish؛ نظری که تاریخ را پیشرفتی خطی می‌داند. م.

هر در از یک سو، و خویشاوندیهای اندیشه او با لیبرالیسم جان استیوارت میل از سوی دیگر دانست. من این گام را به این صورت برمی دارم که مدعاهای تاریخ باورانه اندیشه برلین را بسط می دهیم و لیبرالیسم را همچون شکل خاصی از زندگی در نظر می آورم که هیچ مدعای عامی در مورد عقل ندارد و بنیادش نیز در طبیعت انسان نیست، و جایگاه ممتازی هم در تاریخ ندارد. بر پایه این تفسیر و یکویی و هر دری از برلین، دیگر نمی توان مهمترین خط اندیشه او را «آگونی» لیبرالی دانست، بلکه باید آن را پلورالیسم آگونیستی به حساب آورد.

بکری بسیار و نیرومندی و ویرانگری عمیق اندیشه برلین به ما امکان می دهد که واقعیتهای را توضیح دهیم که از جهت دیگری شگفت و غیرمتعارف است - اینکه هیچ پژوهش مستقلی در حد یک کتاب تا به این سالهای اخیر در مورد اندیشه برلین نوشته نشده بود.^۱ البته این هم درست است که دامنه فعالیت فکری برلین واقعاً هول آور است. در این پژوهش من خود ناگزیر بوده ام دست به چندین حذف استراتژیک بزنم، که برای هر یک از این حذفها هم دلیلی دارم، اما به هر صورت حذف هر یک جای تأسف دارد، زیرا بُعد مهمی از آثار و شخصیت برلین با هر یک از این حذفها ناگفته می ماند. من از حجم عظیمی از نوشته های منتشر نشده برلین در زمینه های مختلف، که در اختیار هنری هاردی^۲ است، استفاده نکرده ام، و بررسی خودم را مطلقاً به کتابها و مقالات منتشر شده محدود و منحصر کرده ام. درباره رساله های فلسفی نخستین برلین نیز، که مربوط به نظریه شناخت و نظریه معنا هستند، چندان بحثی نکرده ام. البته سوای توجه به بحث پیگیر او علیه فروکاستن پوزیتیویستی همه سخنان بامعنی به یک

۱. کتاب عالی کلود گالیپو، تحت عنوان لیبرالیسم آیزایا برلین (آکسفورد، ۱۹۹۴) تا حدی این نقص عجیب را از میان برده است. من از پژوهش فوق العاده الیپو چیزهای زیادی آموختم و به دین خود بدان اذعان دارم.

2. Henry Hardy

شیوه واحد، که شبیه حملات بعدی او به مونیسم در نظریه ارزش است و پیشاپیش از آن خبر می‌دهد. من به نوشته‌های بسیار مهم برلین در پژوهش‌های روسی‌اش نیز جز به صورت اشاره‌هایی گذرا و غیرمستقیم نپرداختم، و از نوشته‌های او در مقام مشاهده‌گر سیاسی ایام جنگ، و دانش عمیق او در مورد موسیقی نیز سخنی به میان نیاورده‌ام (نوشته‌های او در مقام مشاهده‌گر سیاسی ایام جنگ به صورت کتاب پیمایی از واشینگتن^۱ در دسترس است). همچنین نکوشیده‌ام دوستیهای بسیار او را توصیف کنم، و برای چنین چیزی باید منتظر انتشار زندگینامه او به قلم مایکل ایگناتیف^۲ ماند. و باز نکوشیده‌ام پیوند میان شخصیت و محاورات برلین را، که از نظر قدرت همدلی تخیلی استثنایی هستند، و اندیشه او را، که دائماً بر حقیقت و اعتبار و فهم‌پذیری ارزشها و اشکال متفاوت زندگی پای می‌فشارد، بازنمایم. در عوض همه توجه خود را معطوف اندیشه سیاسی او و نظریه اخلاقی‌اش، و مفهوم و درک او از فلسفه کرده‌ام، زیرا به نظر من همینها دستاوردهای فکری پایدار برلین را در بر می‌گیرند و آن نشان همیشگی را که او بر اندیشه لیبرالی گذاشته است بازمی‌نمایاند.

من از وقایع زندگی برلین فقط تا حدی یاد می‌کنم که به اندیشه او ربطی پیدا می‌کند. او در ۶ ژوئن ۱۹۰۹ در ریگا زاده شد. او هم مانند یهودی منوهین^۳ از تبار فرقه یهودی حسیدیم (که اکنون لوباویچ^۴ نامیده می‌شود) بود. پدر بزرگ و مادر بزرگ او حسیدیهای زاهدی بودند، اما پدر و مادرش نه. او در ریگا بار آمد و زبان مادری‌اش زبانهای روسی و آلمانی بود. خانواده او در ۱۹۱۵ از ریگا به آندرئاپل، و در ۱۹۱۷ از آنجا به پتروگراد نقل مکان کرد. خانواده برلین در پتروگراد شاهد نخستین انقلاب روسیه در فوریه ۱۹۱۷ و کودتای بلشویکی در نوامبر همان سال

1. *Washington Despatches*

2. Michael Ignatieff

3. Yehudi Menuhin

4. Lubavich

بود. آنگاه آنها مدت کوتاهی به لاتویا بازگشتند و در ۱۹۲۱ به انگلستان مهاجرت کردند. در ۱۹۴۱ پدر بزرگ، مادر بزرگ، عمو و عمهٔ آیزایا برلین همراه با سه تن از فرزندان شان در ریگا به دست نازیها کشته شدند. آیزایا دورهٔ دبستان و دبیرستان را در سنت پل گذراند، و تحصیلات دانشگاهی اش را در کورپوس کریستی کالج آکسفورد به پایان برد. برلین جز سه سالی که نخست در نیویورک و بعد در واشینگتن برای حکومت بریتانیا کار می‌کرد، و دورهٔ کوتاهی که در ۱۹۴۵ در مسکو بود، بقیهٔ عمرش را در آکسفورد گذراند و عضو ثابت کالج آل سولز بود و کرسی چیچل نظریهٔ سیاسی و اجتماعی را در سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۷ در اختیار داشت. از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۵ هم نخستین رئیس کالج وولفسون بود. از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ نیز ریاست آکادمی بریتانیایی را برعهده داشت. او هنوز هم بیشتر اوقاتش را در آکسفورد به بحث و نگارش و انتشار نوشته‌هایش می‌گذراند.^۱

آیزایا برلین را غالباً با دیوید هیوم مقایسه کرده‌اند؛ این شاید مقایسهٔ بیراهی نباشد، اما چنین قیاسی بسیاری از جنبه‌های اساسی و ذاتی شخصیت او را مکتوم می‌گذارد. برلین نیز، مانند هیوم، فلسفه را رها کرد تا به تاریخ بپردازد — هرچند پژوهشهای برلین نیز در حوزهٔ تاریخ فکری، همانند تاریخ انگلستانی که هیوم نوشت، بیشتر بیانگر نگرش فلسفی اوست. اگر برلین در شادابی فکری عمیق، عشق به وضوح و روشنی اندیشه و نوشتار، و ذوق دیدن عجایب در تاریخ با هیوم مشترک است، اما شور و شوقهای دیگری هم در او هست که هیوم گشاده‌رو و معتدل فاقد آنهاست. این شور و شوقهای آتشین از برخی عناصر میراث چندگانهٔ او نشأت می‌گیرند، و به هیچ‌روی انگلیسی نیستند، بلکه روسی و یهودی هستند.^۲ این میراث غیرانگلیسی او شور و شوقی آتشین به اندیشه‌ها و درکی تراژیک از زندگی بشر است. برلین به‌درستی گفته است که اندیشه و

۱. در زمان نگارش این نوشته برلین هنوز زنده بود. او در ۱۹۹۸ درگذشت. — م.

2. «The Three Strands in My Life», *Jewish Quarterly*, vol. 27, (1979).

فکرش تحت تأثیر فلسفه انگلیسی-امریکایی و کانت شکل گرفته است؛^۱ و تردیدی در درک عمیق او از، بخصوص، تجربه‌گرایی بریتانیایی نمی‌توان داشت. اما تفاوت عمده‌ای میان سخن بعضاً بسیار خشک فلسفه حرفه‌ای انگلیسی-امریکایی و نوشته‌های برلین هست که شاید فقط نتیجه سبک تقلیدناپذیر او و قدرت همدلی و تخیلی و روشن‌بینانه‌اش با متفکران به‌کلی متفاوت با خودش نباشد، بلکه تا حدودی نیز ناشی از درک او از زندگی روشنفکری و مسؤولیت روشنفکر باشد - چیزی که اصلاً انگلیسی نیست بلکه کاملاً روسی است. آثار برلین با آنکه قوت و وضوحی دارند که وجه ممیز تجربه‌گرایی بریتانیایی در اوج خودش است، اما درک و مفهومی از نقش روشنفکر را هم دربر می‌گیرد که در بریتانیا به‌درستی شناخته‌شده نیست و ریشه‌اش را در مورد برلین باید در میراث روسی او جست. او روشنفکر را کسی می‌داند که درک و مفهومی از زندگی انسانی را در کلیتش بیان می‌کند. این مفهوم از زندگی انسانی که به آثار برلین جان می‌بخشد^۲ مفهومی تراژیک است که نسبت به هر نوع دادباوری^۳ مقاوم است و به اعتقاد من منشأ آن را باید در میراث یهودی برلین جست. آمیزش این میراث چندگانه و عناصر گوناگون آنهاست که تفکر برلین را بدل به مجموعه‌ای از اندیشه‌های ظریف می‌کند که هدف این پژوهش مختصر آشکار کردن آنهاست.

جی.ان. گری

جیزس کالج، آکسفورد

1. R. Jahanbegloo, *Conversations with Isaiah Berlin* (London, Peter Halban, 1992), p. 49.

۲. نول آنان (Noel Annan) مفهوم زندگی انسانی در آثار برلین را «صادقانه‌ترین و برانگیزاننده‌ترین تفسیر از زندگی در تمامی این نسل» خوانده است.

Noel Annan, *Our Age* (London, Fontana, 1991), p. 378.

3. theodicy

اندیشهٔ آزادی

مقصود و منظور مونتسکیو از آزادی را نمی‌توان در تعریف رسمی و معمولی او از این مفهوم یافت، که می‌گوید آزادی حق انجام چیزهایی است که قانون منع نکرده است؛ بلکه منظور او از آزادی را باید در توضیحات او راجع به سایر اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی جست که پرتوی بر مقیاس و معیار عامّ او در مورد ارزشها می‌افکنند.

مونتسکیو به هیچ‌وجه متفکری نیست که یک اصل واحد همهٔ ذهنش را اشغال کرده باشد و بخواهد همه چیز را برحسب یک مقولهٔ اخلاقی یا متافیزیکی کانونی نظم دهد و تشریح کند، مقوله‌ای که براساس آن باید همهٔ حقایق را صورتبندی کرد. او مونیست نیست بلکه پلورالیست است. مهارت و استادی او زمانی به اوج خود می‌رسد و زمانی او واقعاً خودش است که سعی می‌کند فرهنگ یا نگرش یا نظامی از ارزشها را که متفاوت از آن خودش و از آن اکثریت خوانندگان است به بیان درآورد.

آیزایا برلین، «مونتسکیو»^۱

اندیشهٔ آزادی که جانبخش همهٔ آثار برلین است، مانند نظام اندیشه‌های او در کلیتش، هم اصیل‌تر از آنی است که غالباً گمان می‌رود و هم بیش از آنکه عموماً تصوّر می‌شود جنبهٔ شورشی و ویرانگر نسبت

1. I. Berlin, *Against the Current* (London, Hogarth Press, 1979), p. 157.

به سنت‌های فکری و روشنفکری موجود دارد. همه می‌دانند که برلین نسبت به مفهوم «مثبت» آزادی، که آن را مبتنی بر خودمختاری عقلانی می‌داند، محتاط است و هشدارهایی می‌دهد، و این کار را به نفع آزادی «منفی» می‌کند که عبارت از نبود قید و بندهای تحمیلی دیگران است. اما کمتر کسی به درستی می‌داند که چرا برلین مفهوم منفی آزادی را بر مفهوم مثبت آن ترجیح می‌دهد. عده بسیار قلیلی ممکن است برلین را متهم به انکار این مطلب کنند که آزادی را می‌توان به گونه‌ای مشروع برحسب خودمختاری به تصور درآورد، زیرا اذعان او به اینکه چنین مفهومی از آزادی در تاریخ اندیشه وجود داشته است مکررتر و مؤکدتر از آن است که بتوان نادیده‌اش گرفت؛ اما دلایل او برای اعلام اینکه دیدگاه‌های مثبت نسبت به آزادی ذاتاً معیوبند و بنابراین امکان سوءاستفاده از آنها بسیار زیاد است خوب درک نشده‌اند. و باز، این از بدیهیات تاریخ فکری است که برلین جبر و موجبیّت علی را در جهان انسانی رد می‌کند، خصوصاً کاربردهای آن را که پای آموزه‌های گریزناپذیری تاریخی را به میان کشیده است. و تقریباً همگان، البته نه با وضوح کافی، می‌دانند که سنگ بنیاد اندیشه او ردّ مونیسم در اخلاق است و او بر این نکته پای می‌فشارد که ارزشهای بنیادین انسانی فراوانند و غالباً در تضادّ قرار می‌گیرند و ندرتاً هماهنگی ضروری دارند (یا اصلاً چنین هماهنگی ضروری ندارند) و دست‌کم برخی از این تضادها جزو توافق‌ناپذیرها و قیاس‌ناپذیرها هستند. او معتقد است که ارزشها با هم در تضادند و هیچ معیار واحد و مشترکی برای سنجش یا داوری درباره آنها وجود ندارد. بسیاری از فیلسوفان و نظریه‌پردازان سیاسی و اخلاقی متأخر در جهان انگلیسی-آمریکایی به سادگی و سهولت این عناصر را در اندیشه برلین بازمی‌شناسند و می‌فهمند.

اما بحث ما در این کتاب این است که این اندیشه‌های برلین اگر درست تفسیر و فهمیده شوند اتّصالی به هم می‌یابند و درک و مفهومی از

زندگی انسانی پدید می‌آورند که نیروی ویرانگر اصیل آن هنوز به درستی درک نشده است و کاربرد آن در فلسفه سیاسی به درستی دریافته نشده است. کاربرد آن که سبب پیدایش همان لیبرالیسم «آگونیستی» می‌شود، لیبرالیسم تضاد و خُسران اجتناب‌ناپذیر میان خیر و شرهای رقیب. اگر این حرف من درست باشد که آثار برلین حاوی اندیشه‌های بسیار عمیقی است که نیروی شورش‌ی و ویرانگر زیادی دارند، آنگاه این سؤال پیش می‌آید که چرا در جهان فلسفه حرفه‌ای چنین چیزی عموماً پذیرفته نشده است و تأثیر اندیشه‌های برلین در این جهان، اگرچه به هیچ‌روی غیرقابل اعتنا نیست، اما تأثیر قاطعی هم نبوده است. بی‌تردید بخشی از این مسئله مربوط به کناره‌جویی برلین از نگارش آثار فلسفی محض بعد از جنگ جهانی دوم و روی آوردنش به تاریخ فکری و اندیشه‌هاست. اما این کلّ مطلب نیست. آری، بیشتر آثار برلین، و در واقع بخش اعظم آن، به شکل مقاله‌ها و رساله‌هایی در تاریخ اندیشه بوده است که در آنها اندیشه‌های نظریه‌پردازان مشهور و گمنام به شکل تخیلی بازسازی شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. به هنگام اندیشیدن به آثار برلین بلافاصله به یاد مقاله‌ها و رساله‌های او دربارهٔ ویکو، هردر، هامان، میل، دومستر، هرتسن، و بسیاری افراد دیگر می‌افتیم. اما همهٔ آثار برلین این شکل و قالب را نداشته است؛ سخنرانی مشهور او دربارهٔ آزادی مستقیماً در حوزهٔ فلسفهٔ سیاسی قرار می‌گیرد که درست است که با ارجاعات تاریخی و قیاسهای تاریخی روشنگر قوت و قدرت بیشتری یافته است، اما به هر صورت استدلال فلسفی مستقلی است.

توضیح جدی‌تر در مورد تأثیر خفیف آثار برلین بر سنت اصلی فلسفه در زمانهٔ ما را باید در جای دیگری جست. در فاصله‌گیری آن از اشکالی از عقل‌گرایی که در طول قرن گذشته بر اندیشهٔ سیاسی و اخلاقی در جهان انگلیسی‌زبان حاکم بوده است و حتی سست کردن مبنای این عقل‌گرایی. منظورم از عقل‌گرایی در اینجا دیدگاهی است که می‌گوید تحقیق فلسفی

کارش صرفاً روشن کردن مطلب نیست، بلکه بایستی راه‌حلهایی هم برای معضلات موجود در حوزه اخلاق و سیاست عملی فراهم آورد. برلین این دیدگاه عقل‌گرایانه را همواره قاطعانه رد کرده است. دلایل او برای رد این دیدگاه با نقدی که فیلسوفان محافظه‌کار معاصر چون مایکل اوکشات بر عقل‌گرایی اخلاقی و سیاسی وارد کرده‌اند وجوه مشترک اندکی دارد. یا شاید بتوان گفت هیچ وجه مشترکی با نقد آنان ندارد. برلین این نظر اوکشات^۱ و امثال او را رد می‌کند که معضلات حل‌نشده با عقل را می‌توان با رجوع به سنت – البته نه سنتی که فیلسوفان عقل‌گرا جعل کرده‌اند – حل کرد، زیرا به اعتقاد او – که یقیناً اعتقاد درستی هم هست – اندیشه متن‌تبا نه‌شده زندگی ساده و عادی، چه در اوکشات و چه در دومستر، توهمی بیش نیست: دلیلی ندارد که فرض کنیم ورزه^۲ یا سنت دارای پیوستگی منطقی است. به نظر برلین، فلسفه می‌تواند ناسازگاریها و ناهمسازیهای ورزه و سنت را روشن کند، اما نمی‌تواند آنها را از میان بردارد. از آن هم اساسی‌تر، آثار برلین تجسم پنجه درافکندنی با اصول بنیادین خود سنت فکری غربی است که حاصل نهایی آن محدود کردن دامنه و اقتدار فلسفه در مقام رشته‌ای فکری و عقلی است. پیامد ضمنی اندیشه برلین برای روش فلسفی این است که مفهوم اقتدار و مرجعیت تجویزی فلسفه و ادعای آن برای مدیریت عمل و ورزه، که بر سرتاسر آثار ارسطو، افلاطون، هابز، اسپینوزا، کانت، جان استیوارت میل، و (به شیوه‌ای متفاوت اما همان اندازه آشکار) دست‌کم بر آثار اولیه راولز^۳ سایه انداخته است ادعایی پذیرفتنی نیست: ادعاهای فلسفه باید بسی فروتنانه‌تر باشد. فلسفه در نظر برلین همچنان اهمیتی حیاتی دارد: او می‌گوید «هدف فلسفه همیشه همان است که بوده است،

1. M. Oakeshott, *Rationalism in Politics and Other Essays* (Indianapolis, Liberty Press, 1991).

2. practice

3. John Rawls (۱۹۲۱-۲۰۰۲)، فیلسوف سیاسی امریکایی.

یعنی کمک کردن به انسانها برای آنکه خودشان را درک کنند و بدین ترتیب در فضای باز و روشن دست به عمل زنند نه کورکورانه و در تاریکی.^۱ اما، اگر حق با برلین باشد، امیدهای الهامبخش فیلسوف نمی تواند دربرگیرنده این چشم انداز از نظریه یا مجموعه‌ای از اصول باشد که می توانند معضلات زندگی عملی، اعم از سیاسی یا اخلاقی، را حل کنند، زیرا این از اصول اعتقادی برلین است که بخشی از این معضلات در اساس حل ناشدنی، ریشه‌ای، و تراژیک هستند و نمی توان با تأمل عقلانی در مورد آنها به نتیجه‌ای رسید. فلسفه می تواند امیدوار باشد که پرتوی روشنایی بخش بر این معضلات بیفکند و کجی و معوجی اندیشه ما را درباره آنها راست و صاف کند، اما نمی تواند امیدوار باشد که کاری بیش از این انجام دهد. اندیشه برلین اقتضا می کند که نوعی بازنگری در مفهوم رایج خود فلسفه، آن گونه که در سنت غربی باز نموده شده است، انجام گیرد.

آن نوع لیبرالیسمی که در آثار برلین مندرج و متجسم است لیبرالیسمی بسیار متمایز و شاخص و مؤکداً اصیل است که هم با مکتبهای لیبرالی حاکم در سالهای اخیر در جهان انگلیسی - امریکایی منافات دارد، هم با سنتهای کهنتر لیبرالیسم که این مکتبهای تازه از آنها نشأت گرفته اند. همه لیبرالیسمهای اخیر، آن گونه که مثلاً در آثار راولز، دوورکین^۲، هایک^۳، نازیک^۴، و گوتیر^۵ بیان شده اند، به درک و مفهومی از انتخاب عقلانی، اعم از کانتی یا میلی، لاکی یا هابزی، روی آورده اند که اصول لیبرالی بنا

1. I. Berlin, «The Purpose of Philosophy» *Concepts and Categories* (London, Hogarth Press, 1978), p. 11.

۲. Ronald Dworkin (۱۹۳۱-۲۰۱۳)، فیلسوف حقوق امریکایی.

۳. Friedrich Hayek (۱۸۹۹-۱۹۹۲)، فیلسوف و اقتصاددان اتریشی-انگلیسی.

۴. Robert Nozick (۱۹۳۸-۲۰۰۲)، فیلسوف سیاسی امریکایی.

۵. David Gauthier (۱۹۳۲-)، فیلسوف اخلاق کانادایی.

به فرض از آن مشتق می‌شود. اگر در لیبرالیسم جان استیوارت میل اصول لیبرالی به عنوان استراتژی‌هایی عقلانی برای پیشینه کردن رفاه همگانی، یا تمهیداتی برای پیشینه کردن سودمندی و فایده، اختیار شده‌اند، در لیبرالیسم جان راولز هم، چه روایت قدیم و چه روایت جدیدش، اصول لیبرالی به عنوان شرایط عقلانی همکاری میان انسان‌هایی اختیار شده‌اند که هیچ مفهوم جامع و مانعی از خیر مشترک و همگانی ندارند. اما برخلاف آنها در لیبرالیسم آگونیستی برلین، ارزش آزادی ناشی از محدودیت‌های انتخاب عقلانی است. لیبرالیسم آگونیستی برلین - لیبرالیسم تضاداً میان خیرهای ذاتاً رقیب - مبتنی بر انتخاب‌هایی ریشه‌ای است که ما باید میان چیزهای نامتوافق و قیاس‌ناپذیر انجام دهیم و نه مبتنی بر انتخاب عقلانی. علاوه بر این، لیبرالیسم آگونیستی برلین منکر این است که ساختار آزادی‌های متناسب با جامعه‌ای لیبرال را می‌توان از نظریه‌ها برگرفت یا آن را براساس نظامی از اصول بیان کرد، زیرا انتخاب میان آزادی‌های متضاد غالباً انتخابی میان نامتوافقها و قیاس‌ناپذیرهاست. از این جهت، اگر اشتباه نکرده باشم، لیبرالیسم آگونیستی برلین ضربه‌ای مرگبار بر انواع فایده‌گرایی‌های لیبرالی، نظریات مبتنی بر حقوق بنیادین، و نظریه‌پردازی‌های قراردادگرایانه وارد می‌آورد که کل بضاعت عرضه‌کردنی فلسفه سیاسی لیبرالی سالهای اخیر است، و پیشینه‌ای اصیل در سنت‌های قدیمتر اندیشه لیبرالی دارد. لیبرالیسم برلین لیبرالیسمی ناآشنا و مبارزطلب است که بر بنیادهای عقلانی همه انواع سنتی اندیشه لیبرالی می‌شورد و ویرانشان می‌کند. یگانه لیبرالیسم قابل قیاس با لیبرالیسم برلین در فلسفه سیاسی سالهای اخیر، لیبرالیسمی است که در آثار جوزف راز^۱ می‌توان یافت،^۲ و ما مکرراً بدان رجوع خواهیم کرد. مقایسه لیبرالیسم

1. Joseph Raz

۲. نگاه کنید به ویژه به:

Joseph Raz, *The Morality of Freedom* (Oxford, Clarendon Press, 1986).

برلین و رز می‌تواند کاری ثمربخش باشد. همین نقد ریشه‌ای مفاهیم انتخاب عقلانی و استفاده از آنها به عنوان بنیاد لیبرالیسم است که اساسی‌ترین توضیح را برای تأثیر خفیف و سطحی اندیشهٔ برلین بر فلسفهٔ سیاسی و اخلاقی سالهای اخیر فراهم می‌آورد، فلسفه‌ای که همچنان مصرانه می‌خواهد از نوعی عقل‌گرایی الهام بگیرد که آثار برلین تیشه به ریشهٔ آن می‌زند.

البته یقیناً برلین ضد عقلانیت و ضد عقل‌گرایی یا دشمن روشنفکری^۱ نیست، زیرا او نیز مانند یکی از قدیسان حامی‌اش، دیوید هیوم، همچنان دل‌سپردهٔ یکی از عناصر اصلی پروژهٔ نهضت روشنفکری است، و آن روشنایی بخشیدن به جهان انسانی با پرتو تحقیق عقلانی است. اما به هر روی رد آن نوع عقل‌گرایی که معضلات و معماهای عمل را در نهایت مسئله‌ای توهمی می‌داند، آن نوع عقل‌گرایی که سابقهٔ آن به افلاطون یا حتی شاید سقراط می‌رسد، و الهامبخش بسیاری از متفکران اصلی نهضت روشنفکری است، بیانگر درک و مفهومی از طبیعت انسانی است که با درک و مفهوم نهضت روشنفکری از آن مشکل می‌تواند سازگار باشد. در نظر برلین انسان ذاتاً ناتمام و ناکامل است، اساساً خود را دگرگون می‌کند و فقط به شکلی جزئی متعین است، و دست‌کم تا حدودی خودش مؤلف و سازندهٔ خویش است نه آنکه تماماً تابع نظم طبیعی باشد. در نظر برلین، اندیشهٔ طبیعت ثابت یا مشترک انسانی جای چندانی ندارد، و انسان گونهٔ فوق‌العادهٔ خلّاقی است که توانایی آن را دارد که طبیعتهای متکثر گونه‌گونی را برای خود شکل دهد. برلین با رد نظری که انسان را چیزی طبیعی در نظم طبیعی می‌داند که تابع قوانین طبیعی است و با درک آن قوانین می‌توان رفتار و سرشت و طبیعت او را درک کرد، و با مفهومی پلورالیستی که از انسان دارد و او را گونه‌ای می‌داند که خودش را

دگرگون می‌سازد و انواع طبیعتها را برای خودش جعل می‌کند، در واقع به رمانتیکها و متفکرانی که آنها را ضد روشنفکری می‌نامد نزدیکتر می‌شود، و از نهضت روشنفکری، که از ارزشهای رهایی فکری و نقد عقلانی خویشتن آن قاطعانه دفاع می‌کند، فاصله می‌گیرد.

آن مفهوم طبیعت انسانی که بدان اشاره کردم، و مکرراً در آثار برلین پدیدار می‌شود، پیش‌فرض ردّ جبر و موجبیّت علیّی در زمینه رفتار انسانی است. سودای رسیدن به علمی در مورد رفتار انسانی که قانونمند یا قانون‌شناسانه باشد و بتواند توضیحات و پیش‌بینیهای در مورد مسائل و رفتارهای انسانی با رجوع به قوانینی از آن دست فراهم آورد که در علوم طبیعی می‌بینیم، چیزی که از پروژه‌های اصلی نهضت روشنفکری اروپایی و سودای کسانی چون الوسیوس^۱، اولباک^۲، دیدرو، و حتی دیوید هیوم (علی‌رغم حمله‌اش به استقرا) بود، مورد پذیرش برلین نیست. البته نباید گمان برد که برلین دل در گروی ردّ استدلالی و برهانی جبر انسانی نهاده است. نه، استدلال او صرفاً علیه سازگاری باوری^۳ است - نظریه‌ای فلسفی که می‌گوید پذیرش حقیقت جبر و موجبیّت علیّی لزوماً تأثیری بر هیچ‌یک از جنبه‌های بنیادین اندیشه و عمل عادی سیاسی و اخلاقی ما ندارد. برلین همواره علیه این دیدگاه استدلال کرده است - دیدگاهی که در فلسفه تجربی انگلیسی دیدگاه مسلط بوده است. در نظر برلین، اعمالی چون ستایش و نکوهش، و احساساتی چون بیزاری و قدردانی، پیش‌انگاره‌شان این است که عاملانی که موضوع این اعمال یا احساسات هستند می‌توانسته‌اند در مواردی که این احساسات را در ما برانگیخته‌اند به گونه‌ای دیگر رفتار کنند. بر همین اساس او توجیه مجازات را هم که فایده‌گرایان سازگاری‌باور پیش نهاده‌اند و آن را نوعی تکنولوژی

۱. Claude Adrien Helvétius (۱۷۱۵-۱۷۷۱)، فیلسوف فرانسوی.

۲. Paul Henri Dietrich d'Holbach (۱۷۲۳-۱۷۸۹)، فیلسوف ماتریالیست فرانسوی.